

## شادی درون...

- مادر بزرگ، تو خیلی وقتاً از یه شادی حرف می زنی که تو قلب آدمه ! آخه وقتی هیچ دلیلی وجود نداره که آدمو خوشحال کنه، چطور ممکنه همینطوری یه خوشحالی تو قلب آدم باشه ؟  
- اون خوشحالی که من ازش حرف می زنم، خوشحالی زنده بودن... خود زندگی حامل این شادیه... حتی یه آدم در حال درد کشیدن و مردن هم این خوشحالی رو با خودش داره...

بذار یه داستان جالب واست تعریف کنم که مربوط به یکی از فیلمهای<sup>1</sup> همون فیلمساز هنرمندیه که قبلاً در موردش حرف زدم...

داستان یک مرد افسرده ایه که کاملاً از زندگی نا امیده و هیچ چیز واسش جالب نیست... بالاخره یه روزی تصمیم می گیره که به این زندگی لعنتی خاتمه بده... خیلی جدی در فکر خودکشی بود و تنها دغدغه ش این بود که یکی رو پیدا کنه که بعد از مردن، قبرش کنه... خلاصه همینطور در جستجوی این "قبر کننده" بود و به خیلی ها هم پیشنهاد کرده بود... و تو همین جستجو ها یه روزی به دو نفر که کنار جاده نشسته بودند و داشتند واسه ناهارشون نیمرو درست می کردند، برخورد... اونا صمیمانه ازش دعوت کردند که بشینه و باهاشون ناهار بخوره... و بعد این دوست عزیزمون که جز خودکشی به چیز دیگه ای فکر نمی کرد! ازشون عذر خواست و گفت که تخم مرغ واسه کلسترول خوب نیست !! خلاصه می بینی که حتی در جستجوی مرگ ! حواسش کاملاً جمع بود که با بالا بردن کلسترول زندگیشو به خطر نندازه !! این شادی که ازش حرف می زنیم یک شادی درونیه... تو وجود همه مون هست منتها خودشو پنهان کرده...

شادی درون یه گل کوچیک و خود روست که تو جنگل زندگی بیرون می یاد... آدم بهش توجه نمی کنه، واسه همین اغلب زخمی و له می شه... ولی کماکان هست... زنده ست، نفس می کشه... عطرشو پخش می کنه... خیلی آروم صدامون می کنه... "شادی بیرون" مثل آتش بازی تو آسمونه... یک لحظه نورانی و در اوج زیبایی و لحظه بعد خاموش و ناپدید... اگر چه چشم همه مونو با زیبائیش خیره می کنه و حاضریم زندگیمونو به پاش بریزیم، ولی اگه گاهی گوش درونمون رو به صدای آروم اون گل کوچولو بسپریم، بهمون یادآوری می کنه که زیبائی این آتش مصنوعی پایدار نیست... و خلاصه از اینکه دست و دلباز باشیم و واسش زیاد بپردازیم جلوگیری می کنه....

گزیده ای از کتاب : شیرینیهای مادر بزرگ شهرزاد...

و جرعه های زندگی یک گمشده کوچک

فروغ طاعتی

تصویر : فروغ طاعتی